

شهید حسین فقیه



ازتبار علی
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	کرم
تاریخ تولد	۱۳۴۲/۰۱/۰۴
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۱۰/۰۴
محل شهادت	اروندکنار
مسئولیت	فرمانده گروهان
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	خورموج

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید حسین فقیه در سال ۱۳۴۲ یعنی در حقیقت اولین سال قیام امام خمینی بر علیه حکومت ستم‌شاهی در خانواده مذهبی و پر تلاش حاج کرم فقیه دیده به جهان گشود. در حقیقت کلام تاریخی امام خمینی(ره) صدق پیدا کرد. (سال ۴۲ فرمودند سربازان من در گهواره‌ها هستند). تا سال پنجم ابتدائی در روستای شهید پرور و دلاور خیز زایر عباسی درس خواند. روستائی که بیشترین شهید را در تمام مناطق استان بوشهر به عنوان یک روستا تقدیم انقلاب نموده است. وحسین در چنین روستائی پرورش یافت، به علت فقر مالی و عدم امکانات خانواده جهت ادامه تحصیل از کسب علم بیشتر و پیشرفت تحصیلی باز ماند و علی رغم میل فراوانش به ادامه تحصیل، به علت شرایط فوق و جهت کسب در آمد و کمک خرج خانواده به کار کشاورزی پرداخت و سپس مدتی در نیروگاه اتمی مشغول به کار شد. در اولین سالهای تشکیل بسیج، شهید جزّ اولین نفراتی بود که لباس بسیجی به تن کرد. از همان آغاز جنگ تحمیلی به جبهه رفت و در عملیات حصر آبادان شرکت کرد. شهید در مأموریت‌های مختلفی از جمله بندرعباس، جزیره هرمز و قشم شرکت می‌کند. مدتی مسئول بسیج دلواری می‌شود، سپس مسئولیت بسیج جم و ریز را به عهده می‌گیرد. مدتی هم در سپاه پاسداران بوشهر خدمت می‌کند سپس به مدت چهار ماه به وی مأموریت داده می‌شود جهت انجام امور ویژه به جهرم برود. پس از اتمام دوره مذکور، چند ماهی جهت خدمت به خورموج می‌رود و به علت فعالیت‌های چشمگیر، مسئول سازماندهی و فرماندهی در بسیج اهرم می‌شود. مسئولیت دوساله او در اهرم با اعزام صدها نیروی بسیجی به جبهه‌ها و جذب و انتقال کمک‌های مردمی چشمگیرتر می‌شود. حضور مستمر در اعزام‌ها، تدارکات مراسمات مختلف و خصلت‌های نیکو و برجسته شهید در این شهرستان ماندگار است. پس از خدمات و ایثارگری‌های فراوان در جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها، سرانجام همراه سپاه عظیم محمد رسول الله(ص) عازم جبهه می‌شود و به همراه گردان مالک اشتر در عملیات کربلای ۴ شرکت می‌کند و در ناحیه اروند کنار در تاریخ ۶۵/۱۰/۴ به فیض شهادت نائل می‌شود.

وصیت نامه

وصیت نامه شهید

بسم رب الشهداء والصدیقین

اینجانب حسین فقیه که خداوند بار دیگر توفیق عنایت فرمود و این بنده حقیر را به جهاد در راه خدا هدایت فرمود و اکنون که در جبهه‌ها و در میان رزمندگان اسلام هستم لازم دانستم که چند کلمه‌ای به عنوان وصیت به امت شهیدپرور و دوستان و آشنایان عرض کنم:

ای امت حزب الله و همیشه در صحنه! بدانید و آگاه باشید که این جنگ بین اسلام و کفر است، امروز تمام کفار و منافقین دست به دست همدیگر داده‌اند و بر علیه اسلام واحد شده‌اند تا این اسلام عزیز که گرانبهاترین نعمت به دست ما رسیده را به نابودی بکشند، پس بنابر این در این لحظات حساس و سرنوشت ساز در این مقطع زمانی وظیفه ما چیست؟ وظیفه ما در این شرایط کنونی بسیار روشن است و امام امت فرمودند سید الشهداء وظیفه ما را روشن کرده است. آری سید الشهداء در روز عالم سوز عاشورا تکلیف برای همه شیعیان جهان بخصوص برای ملت ایران معین کرد و همچنین قرآن کریم راه را برای ما مشخص کرده است. پس بیایید و اسلام را یاری کنید تا فردای قیامت در پیشگاه باری تعالی شرمنده نباشیم. خداوند چگونه تو را شکر کنم و با چه زبانی تو را سپاس گویم که این حقیر گنهگار را در آخرین لحظات به سوی خودت دعوت کردی و توفیق جهاد و مرگ در راهت را نصیب من کردی، زیرا من در حیاتم نتوانستم خدمتی کنم شاید مرگم خدمتی هر چند کوچک باشد. بار خدایا! تو می‌دانی آرزویم این بود که فردای قیامت در جلوی فرزند زهرا، حسین(ع) شرمنده نباشم و این تو بودی که توفیق لبیک گفتن به ندای مظلوم کربلا به من عنایت فرمودی، خدایا! این لبیک را از ما بشنو و ما را از یاران حسین(ع) قرار بده و اما ای یاران و دوستان و ای برادران عزیز قدر این انقلاب و امام عزیز این فرزند راستین امام حسین(ع) را بدانید، و به فرامین ایشان که چراغ هدایت ماست گوش دهید. زیرا این امام بزرگوار بود که ما را به سعادت و سربلندی رساند و این عزت و افتخار که ما در دنیا داریم از برکات رهبری است، و در جهت پیروزی اسلام و انقلاب و خدمت برای امت مسلمان هرگز خستگی به خود راه ندهید که اگر شب و روز کار کنیم و زحمت بکشیم باز برای انقلاب و اسلام کاری نکرده‌ایم، زیرا هرچه داریم از خدا داریم، اگر بخواهم مطلبی یا مسئله‌ای به عنوان ارشاد یا راهنمایی مطرح کنم هرگز این اجازه را به خود نمی‌دهم زیرا امت ما الحمد لله عملاً ثابت کرده و امروز دنیا درس شجاعت و شهادت و آزادی از این ملت می‌آموزد. من از همه برادران عزیز که در میان آنان بوده و به عنوان خدمتگذار در خدمت آنان بودم می‌خواهم اگر چنانچه بدی از این بنده دیده‌اند مرا ببخشند و حلال کنند.

و اما ای پدر و مادر عزیزم نمی‌دانم برا شما چه بگویم زیرا در وصف خوبی و مهربانی شما زبان قاصر است و قلم ناتوان و می‌دانم که مرگ من برای شما مشکل است، اما چاره‌ای نیست جز صبر و بردباری، آن چنان صبر کنید که خدا از شما راضی شود گرچه می‌دانم زحمتهای زیادی برای من کشیدید اما من نتوانستم که زحمتهای شما را جبران کنم ولی امیدوارم که فردای قیامت در برابر پیشگاه خداوند بزرگ و پیامبر گرامی اسلام روسفید باشید و حتماً می‌دانم افتخار خواهید کرد که یک قربانی در راه خدا دادید و از خدا بخواهید تا از شما بپذیرد اگر خواستید برای من گریه کنید برای مظلومیت حسین بن علی(ع) گریه کنید. به شما پدر و مادرم و برادرانم و خانواده عرض می‌کنم که جان شما و جان فرزندانم تا می‌توانید از آنها مواظبت کنید و در تربیت آنان کوشا باشید و آنگونه آنان را تربیت کنید که برای جامعه اسلامی مفید باشند گرچه من خودم نتوانستم پدری خوب و مهربان برای آنان باشم و کاری برای آنان انجام دهم اما شما این کار را خواهید کرد. در پایان از همه برادران و دوستان می‌خواهم که مرا ببخشند و حلال کنند و از برادران بسیجی می‌خواهم که همچنان بسیج را گرم نگه دارند و نگذارند تا خدائی نکرده بسیج تضعیف شود یا اینکه افراد ناباب در بسیج راه پیدا کنند. خداوند امام عزیز را برای حفظ اسلام نگه دارد. اسلام و مسلمین را پیروز بگرداند و دشمنان اسلام را نابود کند.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

حسين فقيه

مصاحبه

مصاحبه با پدر شهید

ضمن معرفی خود بفرمائید بر خورد شهید با خانواده چگونه بود.

کرم فقیه پدر شهید حسین فقیه هستم. شهید نه تنها نسبت به پدر و مادر و خانواده بلکه نسبت به تمام اهل محل با ادب و تواضع رفتار می کرد.

در مورد همکاری شهید با شما در مورد کار و فعالیت های خانه چگونه بود؟

شهید در تمام امور کمک حال بنده بودند و به حدی احساس وظیفه می کردند که وقتی فرزندش مریض بود گفتم هر چه زودتر او را به دکتر ببر، گفت امروز کمک کردن به شما واجب تر است.

تاریخ و چگونگی شهادت ایشان را بفرمائید.

حسین در تاریخ ۳/۱۰/۶۵ در عملیات کربلای ۴ در منطقه جزیره مینو به شهادت رسید البته چند روزی در بیمارستان اهواز بستری بودند که ما خبر نداشتیم تا اینکه بر اثر جراحات وارده به شهادت می رسند، البته جراحات وارده طوری بود که شناسائی شهید بسیار مشکل بود و برادرش پس از جستجوی بسیار پیکر شهید را در معراج الشهداء اهواز پیدا کرد.

خاطره ای از شهید را بیان کنید.

وقتی حسین می خواست به جبهه برود. گفتم عزیزم دو برادرت در جبهه هستند صبر کن تا آنها برگردند آن وقت تو برو. گفت: هر کس وظیفه خود دارد. و هر کس به جای خودش می جنگد، من هم وظیفه خاص خود را دارم، باید ادای وظیفه کنم.

— به عنوان پدر شهید چه پیامی دارید؟

اولاً افتخار می کنم که هدیه ای را تقدیم انقلاب اسلامی کردم. و از مردم شهیدپرور می خواهم نگذارند در اوضاع کنونی خون شهید پایمال شود.

مصاحبه با همسر شهید: «مهرین قائدی»

ضمن معرفی خود چگونگی آشنائیتان را با شهید بفرمائید.

مهرین قائدی همسر شهید حسین فقیه هستم. و ایشان پسر خاله من هستند که سه سال زندگی مشترک داشتیم و در اواخر سال سوم به شهادت رسیدند.

— نتیجه از دواج شما با شهید چند فرزند است؟

در هنگام شهادت، محمد دو سال □ میثم یک سال و مسعود یک ماه داشتند و در حال حاضر که حالا هر کدام ۱۷ سال به سنشان اضافه شده که ۱۷-۱۸-۱۹ سال دارند. اخلاق و رفتار ایشان در خانه چگونه بود؟

شهید عموماً در حال مأموریت یا خدمت بود و اکثر شبها بعد از ساعت ۱۲ نیمه شب برمی گشت اما همان موقع که در خانه بود با مهربانی و اخلاق حسنه با ما رفتار می کرد.

— از جهت عبادی و عرفانی چه ویژگی هائی داشت؟

گاهی ندیدم که نماز شبش را ترک کند و همیشه مأنوس با قرآن بود و تلاوت می کرد.

— اگر گاهی خواب یا الهامی از شهید رسیده توضیح دهید؟

یکبار که محمد ناراحتی چشم داشت او را به بیمارستان شیراز بردم، وقتی در کنار او بودم چند لحظه ای خواب برد، دیدم پرنده زیبائی روی طاقچه نشسته، از خواب پریدم دیدم از چشم محمد مقداری خون آمده، مجدداً به خواب رفتم همان پرنده را در اتاق دیدم. گفتم ای پرنده زیبا این جا چه می کنی؟ گفت: من حسین هستم، همه جا با شما هستم ولی شما نمی بینید، در فکر محمد بودم آمدم.

— آخرین دیدار و خاطرات آن چگونه بود؟

شبى که فردایش اعزام آخر او بود، باتفاق ایشان برای رزمندگان خرما بسته بندی می کردیم. دستی به سر مسعود کشید و به شوخی گفت: زودتر بزرگ شو و بیا جای من و به محمد گفت تو چشمت ضعیف شده در س بخوان و به جامع خدمت کن

— در رابطه با شهید و شهید مهدوی چه خاطره ای دارید؟

یکشب شهید مهدوی با همسرش خانه ما بودند. حسین رو به من کرد و گفت: اگر ما دو نفر شهید شدیم مبادا به بنیاد شهید بروید و طلب چیزی کنید یا برای رفع گرفتاری آنجا بروید. هر دو بزرگوار شهید شدند و ما تا حالا به وصایای آنها عمل کرده ایم.

مصاحبه با فرزند شهید: «میثم فقیه»

ضمن معرفی بفرمائید فرزند چندم شهید هستید و موقع شهادت پدرتان چند سال داشتید؟

میثم فقیه فرزند دوم شهید حسین فقیه هستم که موقع شهادت پدرم یک سال و هفت ماه داشتم.

— اگر پدرتان در کنارتان بود از او چه می خواستید؟

همان خواهش و تمنائی داشتم که سایر فرزندان شهدا □ می خواهند، فرزندان صالحی برای شهدا □ باشیم و راه آنها را به خوبی ادامه دهیم.

— در چند سالگی از شهادت پدرتان مطلع شدید؟

درست در سن هشت سالگی مفهوم واقعی شهادت پدرم را فهمیدم.

– آیا جای خالی پدر را احساس کرده‌اید؟

البته هر کسی ارزش و نقش خاص خودش را دارد. ولی با وجود مادری دلسوز و مهربان و زحمتکش کمتر احساس کمبود و خلاّ کرده‌ایم.

– به عنوان فرزند شهید چه پیامی دارید؟

در جامعه و در بین دوستان احساس غرور می‌کنم که فرزند شهیدم و پیامم این است که خانواده شهید باید در تمام موارد الگوی سایر مردم باشیم. و قدم جای قدم شهدا بگذاریم.

مصاحبه با خواهر شهید:

ضمن معرفی خود ارتباطتان را با شهید بفرمائید.

سکینه فقیه خواهر شهید حسین فقیه می‌باشم – شهید با تمام اعضاّ خانواده بخصوص با من که خواهرش بودم عطوفت زیادی داشت.

– شهید از نظر معنوی و عرفانی چه ویژگی‌هایی داشت؟

از ۶ – ۷ سالگی نماز و روزه‌اش را دقیق و با اخلاص به جا می‌آورد. از همان کودکی همیشه با دعای کمیل □ توسل و زیارت عاشورا بود و بما هم توصیه می‌کرد.

– چه خاطره‌ای از شهید دارید؟

در شب عروسی با پوشیدن لباس پاسداری و برپائی دعای کمیل روحانیت خاصی به مجلس عروسیش داده بود.

– به عنوان خواهر شهید چه پیامی به خواهران دارید؟

حفظ حجاب می‌تواند خون شهیدان را پاسداری کند. انعکاس رفتار حضرت زینب(س) در زندگی وظیفه هر خواهری است.

خاطرات

در بوستان دلنشین اخلاق و معرفت شهید حسین فقیه.

مدرسه در ۱.۵ کیلومتری غرب روستای زایر عباسی (وراوی) بود و شهید هر روز این راه دور و دراز را جهت کسب تحصیل طی می کرد.

چند نفر از معلمان شهید مثل آقایان چاهشوری - خیره چشم و یزدان پناه از رفتار و اخلاق شهید حسین فقیه کاملاً راضی بودند.

شهید به حدی به قرآن عشق و علاقه داشت که در دوره دبستان در مدت ۲۰ روز موفق به ختم قرآن شد و در تمام زندگی نورانی خود صبح ها چند صفحه از قرآن مجید را تلاوت می کرد
از همان کودکی موفق به انجام فرایض دینی شد. نماز و روزه را قبل از بلوغ به خوبی انجام می داد. و تابستانها خود برای بچه ها مدرسی قرآن می شد و در طول هفته دعاها را توسل به کمیل و ندبه و زیارت عاشورا را با صوت می خواند و صدای او بسیار دلنشین و محزون بود.

در کوچه باغ خاطرات شهید: نقل از پدر شهید

یک روز حسین که فرزندش خیلی مریض بود و من هم کاری داشتم که مشغول انجام آن بودم. آمد و به من کمک کرد، گفتم: فرزندت را دکتر ببر - گفت: کمک به شما واجب تر است، خدا به او شفا می دهد.
وقتی حسین می خواست به جبهه برود به او گفتم: عزیزم صبر کن تا دو برادرت که به جبهه رفته اند برگردند بعد تو برو. گفت: پدر جان هر کسی وظیفه ای دارد، آنها جای خودشان و من هم جای خودم.
حسین وقتی می خواست جشن عروسی بگیرد گفت: می خواهم با لباس پاسداری در جشن عروسی شرکت کنم، و با برگزاری دعای کمیل خیر و برکت به زندگی بدهم و از فیض شب جمعه و دعای کمیل محروم نشوم

خاطرات سه سال زندگی مشترک: (نقل از همسر شهید)

من و شهید حسین فقیه سه سال با هم زندگی کردیم و اواخر سال سوم زندگیمان او به شهادت رسید. کمتر وقتی در خانه بود، اکثر مواقع ساعت ۱۲ نیمه شب به خانه برمی گشت، زندگی و کار او خدمت بود و فعالیت - بعضی مواقع هم برای جمع آوری نان و خرما و سایر مایحتاج رزمندگان به روستاهای اطراف می رفت اما با تمام اوصاف نهایت همکاری و ادب را نسبت به من داشت.
نماز شب را گاهی ترک نمی کرد - شبی با شهید مهدوی خانه ما بودند، و همسر شهید مهدوی هم بود، رو به ما کرد و گفت: وقتی ما دو نفر شهید شدیم شما خودتان مشکلات را حل کنید و به بنیاد شهید نروید، ما نیز تا کنون بعد از شهادت آنها به بنیاد نرفته و سعی کرده ایم خودمان مسائل پیش آمده را حل کنیم.
شب آخری که می خواست به جبهه برود. داشت خرما برای رزمندگان را بسته بندی می کرد، دست بسر مسعود پسرمان کشید و گفت: زود بزرگ شو و بیا جای من و به پسر دومان محمد گفت: درست را بخوان و به جامعه خدمت کن و رو به من کرد و گفت: جان تو و جان بچه ها.

خاطرات لحظه های پس از شهادت: نقل از برادر شهید

پس از عملیات کربلای ۴ و شهادت جمعی از عزیزان و از همزمانی سراف حسین را گرفتم: خبری نداشتند و آقای سید حیدر دستغیبی که مسئول اسامی شهدا بودند، سؤال کردم اظهار بی اطلاعی کردند. تا اینکه سه روز

پس از حوادث در تماس با بیمارستانهای کشور - خودم به مقر معراج الشهداء - در غرب اهواز رفتم و پیکر حسین را شناسائی کردم و ترتیب انتقال شهید را به محل دادم و خودم زودتر برگشتم. در مواجهه با پدر و مادرم حرفی برای گفتن نداشتیم، ولی آنها با صبر و حوصله شهادت حسین را عنایت خداوند دانستند.

قبل از اینکه پیکر مطهر شهید به خورموج بیاوریم. به پیشنهاد مردم شهید پرور اهرم پیکر مطهر شهید را در اهرم تشییع کردیم، زیرا سالهای متمادی شهید با خدمت به مردم و بسیجیان این شهر مورد علاقه همه مردم بود و الحق مثل فرزند عزیزی از این شهید قدردانی کردند.

ساعت ۹ صبح ۱۵/۹/۶۴ با مینی بوسی که خود شهید فقیه رانندگی آن را به عهده داشتند به سوی جبهه حرکت کردند، باتفاق تعداد زیادی از رزمندگان در حالیکه در رانندگی تسلط کافی نداشتند و می ترسیدم ولی بحمد الله صحیح و سالم به جبهه رسیدند و این دیدار، دیدار آخر بود که نور عجیبی در چشم شهید می درخشید. خبر شهادت رسمی ایشان را کسی به ما نداد. البته زمزمه هایی می شد ولی قطعی نبود، و در مورد سرنوشت شهید و خبر رسمی و اطلاع دقیقی به ما نمی دادند - تا اینکه خودم قضیه را پیگیری کردم و پیکر مطهرش را در معراج الشهداء اهواز پیدا کردم.



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر